

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه مھاژ (جله سیزدهم)

ختم مفهومی اسناداوت ۹۵/۱۲/۷

ما از ابتدا که در حوزه سوره تکاثر شروع به کار کردیم به جای یک واژه یا یک کلمه یا حتی یک موضوع آمدیم مبحث شاگله یک موضوع را بررسی کردیم. در واقع این کار، نسبت یک واژه یا یک کلمه را در قرآن پیدا کردن است. چون اگر بخواهیم اطلاق نظام داشته باشیم، موضوعات متعددی با آن ارتباط خواهند داشت اما در حدّ یک شاگله بحث کردیم.

## روش اول

اینکه شاگله حیات دنیا را به جای لهو و تکاثر انتخاب کردیم. باز تاکید می‌کنم این نظام موضوعات نیست بلکه شاگله موضوعات است و شاگله تعداد محدودی از موضوعات مرتبط است که قلمرو آنها را مشخص می‌کند.

## روش دوم

در حوزه یقین بود که برای معناشناسی یقین از دسته‌بندی و تعیین استعمال‌های کلمه در دسته‌ها بود که براساس آن به یک معنای اجمالی رسیدیم و آن معنای اجمالی را در آیات به وسیله آیات تکمیل کردیم و یک شبکه مفهومی هم از آن استخراج شد. که این شبکه مفهومی عبارت بود از قالب‌های ادبی (انما، حصر و استفهام‌های اقراری و انکاری و ...) + الفاظ + خود کلمات و در واقع عبارات. (لاریب فیه) این نیز روش دوم بود. در واقع اینجا رسیدن به معنای اجمالی و از طرفی دیگر بسط آن مهم بود.

## روش سوم

روش سومی که امروز به دنبال آن هستیم این است که برخی از اشخاص و برخی از عناوین و رخدادها در قرآن سمبل و نماد یک موضوع هستند. یعنی خود آن اتفاق و خود آن شخص وقتی بررسی شود، خود آن موضوع است. مثلاً وقتی در قرآن اسم حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌آید نام‌شان معادل یقین است. یعنی هر جایی که ابراهیم (علیه السلام) است، یقین بوده است. مثلاً برخی از رخدادها مثل رخدادی که یک مومنی در مقابل یک غیرمومن احتجاج کرده است، و آن رخداد یقین است. مثلاً وقتی در سوره یس و غافر صحبت دو مومن را بررسی می‌کنیم، دو مومن یک امر یقینی را واکاوی و بررسی می‌کنند. در واقع خود شخص و رخداد، یک عنوان و نماد است. پس با آن موضوع پژوهشی بدون آنکه کلمه صریح آن آمده باشد می‌توان در قرآن بررسی داد.

هم‌چنین باید گفت که از هر ۱۰ مورد، یک موردش این‌گونه است و البته این اولین انتخاب پژوهشی ما نیست. این نکته نیز گفته شود که همین که ابراهیم (علیه السلام) نماد یقین است، کم‌کم به تمام انبیاء (علیهم السلام) سرایت پیدا می‌کند و مشخص می‌شود که موضوع بحث تمام انبیاء (علیه السلام) یقین است اما تنوع انبیاء (علیهم السلام)، در سیر رسیدن به یقین یا مرتبه یقین است. مثلاً می‌توانیم بگوییم در جریان حضرت موسی (علیه السلام)، سیر رسیدن به یقین را بررسی کنیم.

تمام انبیاء (علیهم السلام) کلمه یقین در قرآن هستند و تنوع انبیاء (علیهم السلام) در سیر رسیدن به یقین است. کافی است یک نفر شروع به بررسی انبیاء (علیهم السلام) از آدم تا خاتم کند و در هر کدام از این‌ها به جای دیدن شخص حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت نوح (علیه السلام)، یقین ببیند. سیر دستیابی به یقین در این افراد متفاوت است.

البته ما از این روش استفاده نکردیم اما می‌شود چنین کاری کرد و پژوهش جالب و ارزنده‌ای خواهد بود.

اثباتش چنین است که با روش استقرایی آیات انبیاء (علیهم السلام) (همه یا آن‌هایی که مد نظرتان است) را در آورید و لیست می‌کنید. آیات یقین و معنای یقین را هم که داشته و شروع به تطبیق می‌کنید. در این بررسی مشاهده می‌کنیم که این تطبیق منافات دارد یا اینکه ندارد. یا دلالت «التزام» و یا دلالت «تضمن» یا دلالت «تطابقی» دارد. پس سه حالت دارد.

۱. دلالت التزام؛ ما به دلایل مختلف از آن استفاده نمی‌کنیم. زیرا دست تفسیر به رأی را باز می‌گذارد و مهارت فرد را می‌طلبد.

۲. دلالت تضمّن؛ یعنی بخشی با این انطباق دارد.

۳. دلالت مطابقه؛ یعنی کل این، همان است.

تمام انبیاء(علیهم‌السلام) چیزی جز یقین نمی‌گفتند. یا «خدا» و «وحی» را معرفی می‌کردند و یا «معاد» را و خودشان نماد این سه می‌شدند. یعنی هر کسی آن‌ها را می‌دید، آن‌ها را معاد و توحید می‌دید. فلذا آن‌ها نبی را استهزاء نمی‌کردند بلکه معاد انبیاء(علیهم‌السلام) را استهزاء می‌کردند.

انبیاء(علیهم‌السلام) طبق این نظام در قرآن بسیار بزرگ می‌شوند:

(۱) تبیین‌کننده چستی یقین هستند.

(۲) تبیین‌کننده چگونگی دستیابی به یقین هستند.

و این‌ها خیلی مهم است.

باید بگوییم هر کسی طالب یقین است، باید آیات مرتبط با انبیاء(علیهم‌السلام) را بخواند.

البته باید گفت که نمی‌شود حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) را وسط بگذارید و بقیه را اطرافش بچینید چون این کار پیچیده‌ای می‌شود، مگر آنکه با همه یک معامله واحد بکنید.

این بحث از باب روش‌شناسی است. بحث‌های روشی در این جلسه برایمان مهم است و امیدواریم که این مباحث روشی شما را در پژوهش یاری کند.

در آیات قرآن دلالتی بر اینکه در انبیاء یقین برخی بر سایرین بیشتر باشد، نداریم. البته تفضیل‌هایی نسبت به هم دارند که آن‌ها مرتبط با طرفدارانشان است. سیر دستیابی در انبیاء(علیهم‌السلام) متفاوت است. مثلاً هیچ‌گاه حضرت موسی(علیه‌السلام) نگفت (لا احب الاقلین) و هیچ‌گاه نیز حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) مقابل نمرود مانند موسی(علیه‌السلام) نبود.

یقین ۳ مولفه داشت:

- (۱) ویژگی های حق
- (۲) اتصال به حق
- (۳) بروزات حق

تفاوت و مراتب یقین در بروزات مشخص می شود. همانطور که در اعراض از ذکر مراتب وجود دارد، در موضع گیری نیز مراتب وجود دارد.

پیامبری وارد می شود، حرف حقی گفته می شود و انسان ها نسبت به آن موضع گیری می کنند و دو گروه می شوند؛ (فاما من اعطی و اتقی) سوره مبارکه لیل، و این گروه اعطی، تقی و حسنی داریم.

- ویژگی های حق انسان را از الف) نادانی و ناتوانی و ب) بی ثباتی و بی اتکایی، خارج می کند.
- شیوه های نزول و جاری شدن حقایق توسط وحی و رسولان تا آنکه وحی به مردم برسد. مراتب هم متفاوت است. حتی مثلا این قوم با آن قوم تفاوت دارد و شیوه اندازشان مختلف است. مولفه دوم ارتباطی به فرد ندارد بلکه به مرتبه اش مربوط است اما پیامبر و کتاب زمانی مطرح می شود که به نسبت می شود. مثلا آیا شما همه جا یک طور درس می دهید؟ خیر، نباید یک طور درس دهید. حتی گاهی باید داستان بگوی، یا یک موضوع را مطرح کنی و غیره. این مولفه به شیوه های تبلیغ می رسد.
- مولفه سوم هم به بروزات برمی گردد.

### شکل گیری یقین

موضوع یقین در ساختار انسان آن قدر عجیب است که اگر انسان نباشد، یقین نخواهند بود. ما تما تعاریف قبلی که گفته شده را نیز قبول کردیم تا بگوییم که یقین در ساختار انسان نیز قابل بررسی است.

در آیاتی که به طور مستقیم یقین آمده است دو دسته داریم:

- (۱) توصیف یقین
- (۲) توصیف بی یقینی

ما در مباحثی که در مورد یقین داریم اول یک نگاه اجمالی و کلی ارائه می‌دهیم و سپس بسط می‌دهیم، دلیلش این است که چون مطلب بسیار وسیع است، در بحث گم نشویم. این نکته بسیار مهمی است که یقین اگر بخواهد شناخته شود و همینطور هر واژه‌ای برای شناخته شدنش باید با اصدادش شناخته شود.

**واژه های مقابل یقین:** شک، ریب، مریه، امترأ و تماری و همینطور خرص.

**شک:** وقتی به هر دلیلی یقین نباشد. حتی در روایات اهل بیت (علیهم السلام) شک را چنین گرفته‌اند که بطور مثال اگر شما وضو داشته باشید اما شک کنید که وضویتان باطل شده یا نه، نشده است. شک یعنی یقین نداشته باشد. شک یقین را زایل نمی‌کند اما اگر یقین داشتید که وضو نداشتید و شک کردید که وضو گرفتید یا نه، نمازتان باطل است.

«ظن» در مقابل یقین نیست بلکه در مقابل «علم» است. مقابل «یقین» خود ظن نیست بلکه «تبعیت از ظن» است.

**ریب:** شک زمانی مه با توهم همراه باشد. یعنی شک دارد و توهمی هم نسبت به آن داشته باشد. وقتی این تبدیل به مریب می‌شود، یعنی بددلی هم به آن اضافه می‌شود. یعنی علاوه بر اینکه به چیزی یقین ندارد، دو دلی به بددلی و دل چرکینی تبدیل می‌شود.

گاهی شما نسبت به آدمی شک دارید که نمی‌دانید کارآمد هست یا نه و گاهی ریب دارید که نسبت به آن بدبین نیز هستید.

این حرکت به نوعی بر روی ساختار وجودی است که از ادراک به سمت عمل و فعل می‌آید. یعنی گرایشات نیز اضافه می‌شود و بددلی روی عاطفه و گرایش می‌آید.

**مریه:** یک اراده مخالف که می‌خواهد دامنه شک را بیشتر کند که به یقین نرسد و به دنبال «تردید» ایجاد کردن است. یک قدم در حال جلو تر است.

**امترأ:** برای شک اش اراده و برنامه ریزی می‌کند.

**ارتیاب:** شک همراه با تهمت زنی که به دنبال برچسب زنی است.

«یقین» مقابلش «مراتب شک» است. در واقع مثل «طیب» و «خبیث» نیست که دو به دو باشد.

در مقام شناخت، بهترین حالت، شناخت به اضداد است؛ مثلاً شما می‌دانید که باید با دیگران حُسن خلق داشته باشید، بعد باید پرسید چگونه می‌شود خوش‌رو بود؟ یک راه این است که بگوییم که خوش‌خنده باشید (تبدیل به مولفه مثبت) و ممکن است بگوییم که شما برای آن که خوش‌اخلاق باشید غر نزن، بدخلقی نکن و غیره. (تبدیل به مولفه-های منفی). این روش دوم، قاعده «عدم تسویه» است. (هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون)

شاید شما نفهمید که خوش‌رویی چیست اما نق زدن امری است که می‌تواند پیوسته در ذاکره شما باشد و به وسیله صفت مقابل آن، تبدیل به خوش‌اخلاقی می‌شود. خاصیتش اینطور است. نوعاً در یقین چنین است، که برائت از شک و مریه، ایجاد یقین می‌کند. یقین حتماً باید در امور ثابت و جاری حق باشد.

نتیجه عدم یقین، «نابینایی» است و کسی که نابیناست کارهایی انجام می‌دهد که دقیقاً انسانی که یقین دارد انجام می‌دهد. این به دلیل خاصیت «عمی» یا «عمون» است که دقیقاً شبیه یقین است، یعنی آنقدر که این جزمیت دارد در باطل، آن طرف نیز جزمیت برای حق است. انبیاء(علیهم‌السلام) و افراد مقابلشان هر دو در جزمیت مشابه‌اند. پس کار خیلی خطرناک می‌شود، یعنی در مورد ناحق خودش شبیه کسی که یقین دارد، عمل می‌کند.

### مراتب یقین:

- ۱) طلب‌کنندگی یقین
- ۲) جریان‌دهندگی یقین
- ۳) آشکارکنندگی منافع یقین

ریب حالت طلب‌کنندگی شک است. ام‌ترا و تماری جریان‌دهندگی شک است. ارتیاب هم وارد صحنه زندگی می‌شود و جنبه عملیاتی پیدا می‌کند.

وقتی وارد زندگی می‌شوید، شک به طور خالص نیست و بروزات مختلف دارد. وقتی «شکّ یلعبون» است، ام‌تراء می‌شود. در شکّ بازی می‌کند، یعنی شک در ناحیه «عمل» می‌شود.

از شک شروع می‌شود و به ارتیاب می‌رسد. نتیجه همه این چرخه «عمون» است. این چرخه محصولش عمون است. برای اینکه انسان برگردد، باید از ابتدا شروع کند. باید از اول مسیر را ادامه دهد.

الان می‌خواهیم به دنبال کاربردی کردن بحث برویم، به دنبال مثال برویم تا به استخراج یقین پردازیم.

**ما چطور مستیقن، موقن و یوقن می‌شویم؟**

برای یقین اولین و مهم‌ترین بحثی که باید روی آن کار کنیم علم است:

(۱) علم به حقایق

(۲) علم به سبب اتصال به حقایق

(۳) علم به توانمندی‌های خود به سبب اتصال به حقایق

تا آنکه «تقوا» شکل بگیرد و به «یقین» برسیم.

ترکیب «یعلمون» و «یوقنون»، «موقنون» به دست می‌آید. «اعلمواها» را باید فهمید در حوزه‌های «تفکر» و «تعقل».

«تفکر»، «تعقل»، «ایمان»، «ذکر» و «تقوا» و امدار کلمه «یقین» است. اگر یقین را بردارید، هیچ کدام معنا نمی‌شود. یقین است که معنای تفکر را درست می‌کند. اگر بگویند که در این چند جلسه چه ادعایی راجع به یقین شده است؟ می‌گوییم اگر در تفکری، یقین نباشد «تفکر قرآنی» نیست.

پس اگر یقین ابراز شود، فرد تفکر، تعقل، ایمان و ذکر دارد. یقین در انسان وقتی صرف می‌شود، نامش این‌ها می‌شود: تفکر، تعقل، ایمان و ذکر.

نوعاً آن‌هایی که تعقل می‌کنند، تفکر هم دارند، ایمان هم دارند و ذکر متناسب با همان را نیز چون و این‌ها با هم است.

**تفکر؛** به معنای سیر دادن انسان به حق و قرار دادن انسان در مسیر تابش نزول حق است. سیر می‌دهد تا شما را به حق برساند. زمانیکه رسید، «تعقل» می‌شود.

**تعقل**؛ آن جایی است که موضوع فهم حق و هم‌راستایی با حق است. طبق این نظام یک جریانی پیدا می‌کند که از سیر دادن با تفکر بوده است.

ممکن است یک نفر تفکر کند و به تعقل نرسد، اما به نسبت تفکرش به تعقل رسیده است. مثل این است که شما به بالای کوه رفته‌اید اما به قله نرسیده‌اید پس شما به همان میزان به بالای کوه رسیده‌اید. پس شما در حال گشتن «مبنا» هستید، هر چند «مبنا» را پیدا نکرده باشید.

باید فرد به چیزی یقین داشته باشد تا تفکرش شکل بگیرد. ما قبل از این فکر می‌کردیم که یقین نتیجه است، اما این جا یقین شروع است. یقین هم نتیجه و هم شروع است. اگر کسی یقین نداشته باشد که خدا هست و حقایق ثابت است، نمی‌تواند تفکر کند و این یقین اولیه علم فطری است.

**ترتیب به چه نحوی است؟** همیشه از «تفکر» شروع می‌شود. تفکر مقدم بر «تعقل» است. «ایمان» بعد از تعقل است. «ذکر» نیز هم «ایمان» است و هم بعد ایمان. ذکر بر همه غلبه دارد اما منظورمان از «ذکر»، استمرار ذکر است که در آخر می‌آید. همان أفلا تتذکرون است. ذکر از مرتبه یقین بالاتر است. به دلیل اینکه اگر ذکر نمی‌بود، یقین نازل نمی‌شد. «ذکر» عامل نزول یقین است. پس ما منظورمان آن ذکر نیست. بلکه آن است که اگر کسی به حق اعتماد می‌کند، نباید یادش برود. «تقوا» هم نتیجه همه این‌هاست. من یقین ندارم یعنی من خدا و قیامت ندارم، یعنی من حقایق را در درونم ندارم.

**من می‌خواهم این چای را بنوشم، من باید یقین داشته باشم که این را بنوشم. یقین نوشیدن چای یعنی چه؟** یقین آن است که به وجه ثابت توجه شود. یعنی من به نیت خداپسندانه‌ای توجه کنم. اینکه بدانم که خدا در خوردن این چای، خود را آشکار کرده است. من می‌توانم به وسیله این کار او را طلب کنم و بخوانم. من در صورتی با خوردن این چایی اهل یقینم که چایی نخورده باشم بلکه خدا را نوش جان کرده باشم! یعنی نیت خدایی من غلبه داشته باشد، در جایی دیگر باید این چای خوردن به ثابتهای وصل شده و ثبت شود. یعنی این عمل متغیر به ثابتی برگردد. اینطور چای خوردن من هیچگاه در صحنه عالم محو نمی‌شود و ماندگار است. یعنی عملی که انجام داده‌ام را به گونه‌ای انجام داده‌ام که برایم آن عمل باقی مانده است. به حق متصل است. پس هست تا هست (حق)، هست.



اتکای من به آن، کار ایمان است و ماندگار شدن آن امر یقین است. مقدمه «خیرگزینی» و «حسن‌گزینی»، یقین است.

خداوند به انسان گفته است که هر لحظه‌ای از عمرش را با حق گره بزند که به خیرات قیامتی ثابت بشود. ما اعتقاد داریم که هر لحظه ما می‌تواند خدایی باشد. هر انسانی در روز قیامت به اندازه جلوه کردن خدا در روی زمین به واسطه او جلوه می‌کند و اگر بهره‌ای از خدا نداشته باشد، نار و جهنم است.

وقتی عمل هست، تغییر هست اما اگر به جلوه حق آمیخته نباشد این جهنم است و این جهنم تکوینی است. همه ما جهنم داریم و به واسطه «شفاعت» به بهشت می‌رویم. اگر شفاعت نباشد، به بهشت نمی‌رویم. ما به اندازه عمل‌مان جلوه بهشت نداریم که به بهشت برویم. این را سوره مدثر بیان می‌کند. چون آن‌ها نماز دارند، شفاعت دارند، شفاعت برای نمازگذاران است. وقتی فرد نمازگذار شد، می‌شود راجع به شفاعت با او صحبت کرد.

«یقین دارم» یعنی وجه ثابت آن کار و آن عمل را می‌دانم و می‌توانم جلوه حق را بروز بدهم.

در عین حال که فکر می‌کنیم پیچیده است اما ابتدایی‌ترین کاری است که انسان می‌تواند انجام دهد. ابتدایی‌ترین کار نیت کردن است. اگر یک لقمه‌ای، «لقمه بسم الله» باشد، همیشگی ثمر می‌دهد. در واقع یک لقمه شما را به خدا وصل می‌کند و عمل صالح می‌شود. در روز قیامت به اندازه لقمه‌هایی که با بسم الله گفته‌ام، حق را جاری کرده‌ام.

یقین یعنی جاری کردن حق. یعنی خدا خدا کردن و خدا خدا یاد دادن به آدم‌ها. استعاذه و حمد را به آدم‌ها یاد دادن است.

**آیا ممکن است که حق مخفی باشد و میزان نداشته باشد؟ خیر. میزانش اهل بیت (علیهم‌السلام)، وحی و کتاب است.**

کسی که عملیات انتحاری کرده است، براساس کدام آیه قرآن رفته است؟ اگر راست می‌گوید، بگوید! می‌گوید فی سبیل الله است، بگو سبیل الله یعنی چه؟ باید برای تک تک ما فی سبیل الله بودن معلوم شود.

حتما باید به خدا و صفات و اسماء او نزدیک باشیم. اینکه کسی بچه می‌کشد آیا به صفات نزدیک می‌شود؟!

یکی از افرادی که در سفرهایمان دیدیم، این بود که ایشان قبلا در گروه‌های شبیه داعش بودند، اولش به خاطر این رفته بود که فلان میزان دلار ماهیانه می‌دهند، کم‌کم روایات و آیاتی هم می‌خوانند. یعنی اولین بار با انگیزه مالی وارد سیستم می‌شود. اجازه هم نداشتند که همه قرآن را بخوانند، اجازه تفکر به آن‌ها نمی‌دهند. فقط یک قسمت‌هایی از قرآن را می‌خوانند، و آن‌ها ایمان به کفر پیدا می‌کنند. از او پرسیدیم بعد چه شد؟ گفت: ما باور کردیم، آن‌قدر پیش رفتیم که فرمانده شدم. یک بار یک عملیات به ما محول شد که در آن جنایت می‌شد.. من فکر کردم که این بچه‌ای که من در آتش انداختم چه گناهی کرده است؟ و شروع کردم به تحقیق کردن که متوجه شدم هیچ‌جایی به جای دیگرش نمی‌خورد. دیدم که ماهی ۳۰ هزار دلار را چه کنم (یعنی همان انگیزه که اول بود، آخر کار هم آمد). بنا بود فرمانده ارشد شوم، آدم مرخصی و دیگر برنگشتم. الان که پیش شما هستم، فهمیدم باغم را آتش زده‌اند.. این یعنی دیگر امنیت ندارم!

یک گروهی پروتکل دارد که به فرد باور می‌دهد، تطمیع می‌کنند و اگر زیربار نرفت، تهدید می‌شود. اصلا شکل‌گیری داعش برای تخریب یقین است، می‌گویند: آی آن‌هایی که می‌گویند قرآن یقین می‌آورد، این هم از قرآن و یقین! این کفر و این نوع کفر بسیار خاص است و بالاترین سطح یقین را منفور می‌کنند. الحمدلله که ما به فهم این خرابی‌ها رسیدیم.

آیا اگر من سراغ یقین بروم و براساس یقین بخواهم عمل کنم، ممکن است که منحرف شوم؟ خیر، غیرممکن است.

ما بحث یقین را سعی کردیم که با تأنی پیش ببریم از این جهت که ان‌شاءالله بتوانیم به دستورات مهارتی دست یابیم، از این به بعد دو اتفاق برایمان می‌افتد؛ از جهتی در بررسی آیات هستیم و دومین کار نیز این است که مثال‌هایی از خودمان بزنیم تا برایمان ملموس شود. بحث شاید به ظاهر سطحش بالا باشد. ما به یقین خیلی نزدیک هستیم و تنها کافی است آن را پیدا کنیم.

از آیات قرآن معلوم می‌شود که مهم‌ترین حقایق نازل شده، که لازم است انسان به آن‌ها شک نداشته باشد؛ یقین به «خدا»، یقین به «آخرت» و یقین به «رسولان» استو

پس ما حداقل باید این ۳ یقین را داشته باشیم؛ یعنی می‌دانیم که خدا هست و این کار غایتی دارد و از جانب رسولان آمده است.

پس «یقین دارم» یعنی:

(۱) خدا هست

(۲) به سلامتی به آخرت می‌رسد

(۳) بر مبنای حکم انبیاء (علیهم السلام) است.

یعنی اگر یک چیزی باشد که من با این سه نتوانم جواب بدهم، موضوع از بحث یقین خارج می‌شود.

پیشنهادم این است که این‌ها مفهومی بررسی شود که آیات اول سوره نمل است، که؛

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ؕ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ (۵۹)

یعنی شما در هر کاری که انجام می‌دهید باید این را برای خودتان قرار دهید که آیا خدا در آن هست یا نه؟

أَمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا أ ؕ  
إِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰)

این اصل یقین است. این در سوره واقعه نیز هست.

أَمْ مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيًا وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أ ؕ إِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَآ  
يَعْلَمُونَ (۶۱)

این‌ها مواردی است که یقین را می‌گوید. یعنی توجه به خدا و غیره.

أَمْ مَنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أ ؕ إِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ (۶۲)

حتی زمانی به شما ظلمی رسیده است. اینکه شما در آن ظلم، خدا را کشف کنید، یقین است.

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَا مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٦٣)

این آیات اگر بررسی شوند انواع کارهای ما در زندگی و یقین مند بودن هستند.

اگر کسی گفت که من می‌خواهم یک دسته آیه برای یقین کار کنم، بهتر است که از آیه ۵۹ تا آخر سوره مبارکه نمل که با ضرب آهنگی مطرح شده را کار کند.

یقین ۳ حوزه دارد:

(۱) خدا

(۲) آخرت: قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (٦٥) بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (٦٦)

(۳) رسول

در این سوره راجع به این ۳ بحث شده است.

پس اعمال ما همگی اظهاری است که این ۳ مورد را داراست.

- اظهار اعتقاد به خدا
- اظهار اعتقاد به آخرت
- اظهار اعتقاد به رسول

\*\*\*

## ساعت دوم

اگر متوجه این باشم که خدا یکی است و شریک ندارد و اگر حرفم و کارهایم مبتنی بر حکم رسول است و مبنای آخرتی دارد، پس دارم «یقین» را ابراز می‌کنم. اگر چنین نشود، یقین در آن نیست. اگر در تربیت فرزند، اظهار یگانگی خدا باشد، مبتنی بر حکم رسول باشد و مبنای آخرتی داشته باشد، یقین در آن وجود دارد.

«علم فطری» پایه یقین است نه «علم اکتسابی». علم به «خدا»، علم به «رسالت رسولان»، علم به «کتاب» فطری است. در قرآن آمده است «الرحمن علم القرآن». پس علم به کتاب فطری است. خدا قرآن را تعلیم داده است. علم به «آخرت» نیز فطری است، یعنی علم به غایت دار بودن و نفع حقیقی.

علوم فطری، استدلال نمی‌شوند، استفهام می‌شوند. «الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل»، این رجوع به علم فطری است.

**علم فطری** یعنی علمی که در همه انسان‌ها ثابت است. بواسطه گذر زمان و تاریخ منهدم نمی‌شود. بُعد زمان و مکان و تاریخ در آن تأثیری ندارد. به وسیله توجه فعال می‌شود و مستقیماً به سمت تصدیق پیش می‌رود.

### تیترا ۴: سیر فعال شدن یقین

یک مدل را این هفته بیان می‌کنیم.

**علم فطری** عبارت است از نزول حقیقت در فطرت انسان‌ها. یقین بالاتر از علم فطری است. در یقین به خود حقیقت نگاه می‌کنیم. به نزول این حقیقت در انسان «فطرت» می‌گوییم.

ماهیت علم فطری از نور است که اگر انسان به آن توجه کند، برایش وضوح و آشکاری می‌آورد زیرا در هر انسانی نهادینه شده است.

حیثی از یقین که در وجود هر فرد تثبیت شده است را «علم فطری» می‌گویند.

پس **علم فطری** یقین ودیعه نهاد شده در درون هر فرد است.

انسان بیشتر از آن چه که در درونش هست می تواند از یقین بهره مند شود. البته اگر از علم یقینی کتاب نیز استفاده کند.

علم فطری مانند روشن شدن (استارت) است. انسان را راه می اندازد و زمانیکه به راه افتاد، از نور استفاده می کند.

حضرت موسی (علیه السلام) وقتی به فرعون رسید؛

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳)

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴)

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵)

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶)

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷)

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) سوره مبارکه شعرا

یقین در اینجا یعنی به علم فطری خود توجه کنید، خدا را در درون خود ببینید.

در تفاسیر گفته اند برای اهل یقین، «رب السماوات و الارض» است. اما گفته است «اگر شما یقین داشته باشید». اعتقاد بر این است که هر انسانی در سرشت خود علمی دارد از جنس نور. فطرت از فاطرت آمده است.

شرح صدر یعنی در اثر ابراز یقین، یقین در انسان وسعت یابد.

بهره انسان از یقین روز به روز بیشتر می شود. اگر یقین در انسان بروز پیدا کند، انسان خوبی می شود، بسیار انسان خوبی می شود! چشم انسان خداین شده و مسائل دنیا برایش آسان می شود. دنیا خوب باشد یا بد باشد، با آن صفا می کند و رضایت دارد. اهل یقین هر کاری کند، دنیا برای او خوش می گذرد. در دنیا استعدادهایش شکوفا می شود و به مقام رضایت می رسد. راضی می شود. در واقع خوشحال راضی است. پس خداوند رب آسمان و زمین است اگر اهل یقین باشی..

همه آیات حضرت ابراهیم(علیه السلام) بطور اختصاصی و خاص برای رسیدن به یقین، دستاوردها و راهبردهایی دارد.

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) سوره بقره

ملت: یعنی سبک زندگی

سفه نفسه: یعنی از عقلش استفاده نکند.

احمق کسی است که نفع و ضرر را جابه‌جا تشخیص می‌دهد.

سفيه کسی است که نرم افزار تشخیص نفع و ضرر را ندارد. در واقع حماقت، بروز سفاهت است.

خلق موجود سفیه، تبارک الله احسن الخالقین دارد!

آیات ۷۴ تا ۸۲ سوره انعام در مورد یقین است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازِرًا أَنْ تَتَّخِذَ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرْتُكَ وَأَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۷۴)

حضرت ابراهیم(علیه السلام) با پدرش رو در رو قرار گرفته است. این جریان در ابتدای زندگی حضرت ابراهیم(علیه السلام) اتفاق افتاده است. دلیلش این است که داستان حضرت موسی(علیه السلام) شبیه حضرت ابراهیم(علیه السلام) است. ایشان در غار بزرگ شده‌اند و با حیوانات بوده‌اند. و سپس با ابراهیم(علیه السلام) ۵ یا ۶ ساله مواجهه شده‌اند.

وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵)

در برابر قوم ایستاد. «کذالك» برای مفسرین مشخص نیست. به یقین ثابت رسید. به اعلا درجه یقین رسید.

ابراهیم(علیه السلام) چه دید؟

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ (۷۶)

با افول ستاره‌ها از پرستش آن‌ها دست کشید.

اتفاقات در کودکی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است. در نظام فطری خود فهمیده چیزی را باید پرستش کند که افول نکردنی نباشد. اعتقاد به رب ثابتی که در درون کشف می شود.

پرستش کوکب به این معناست که در پاره‌ای از زمان‌ها لازم نیست که پرستیده شود. عبودیت نمی‌تواند زمان زمان‌دار باشد (یعنی بر آن زمان بگذرد)

اگر مبنای حکم ما در زندگی امور متغیر باشد، مثلاً تجربه باشد، اشتباه است و نمی‌توان بر این مبنا عمل کرد. آنچه افول دارد، قابل شک است و یقین‌بردار نیست.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأُنَّ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷)

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَوْمِ إِنْ بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸)

إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹)

وَ حَاجَّةٌ قَوْمُهُ قَالَ أَ تُحْجُونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَّيْتَنِي وَ لَأَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَ سِعَ رَبِّي كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا  
أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰)

قوم او درباره توحید به جدال پرداختند. حضرت (علیه السلام) گفتند که مگر خدا جدال کردنی است که مرا هدایت کرده است. خدای من همه جا هست.

وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱)

چگونه از آنچه شما شریک او قرار داده‌اید، بترسم؟! در حالیکه شما نیز از اینکه چیزی را شریک خدا گرفته‌اید که خدا هیچ دلیلی بر حقانیت آن بر شما نازل نکرده، نمی‌ترسید. اگر حقایق را می‌دانید [بگویید] کدام یک از دو گروه [خداپرستان و مشرکان] به ایمنی [از عذاب خدا] سزاوارترند؟

یقین باید «سلطان» داشته باشد. حق در حق بودنش، سلطان دارد. **سلطان** یعنی دلیل و برهانی که می‌تواند سلطه داشته باشد و حاکم بشود و مبنای یک حکومت قرار بگیرد.

**تعلمون:** منظور همان علم فطری است.



الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ (۸۲)

آسمان‌ها و زمین را می‌بیند. به مشاهده ربوبیت خدا در آسمان‌ها و زمین می‌گویند «رؤیت ملکوت آسمان‌ها و زمین».

بت‌شکنی محصول توجه به ملکوت آسمان‌ها و زمین است که در اثر توجه به علم فطری حاصل می‌شود و انسان را نسبت به خدایی که در همه عالم مهیمن است و سیطره دارد آگاه و خاضع می‌کند و از هر غیر خدایی بری می‌کند و برائتش را نیز نشان می‌دهد فلذا ایشان با پدر هم مقابله می‌کند.

فریب مناسبات و قواعد روزمره را نمی‌خورد. وقتی «ثابت» را کشف کرد بر همان «مبنا»، «عمل» می‌کند. می‌گوید نباید در این شهر بت باشد. نشانه برائت‌شان نیز شکستن بت‌هاست.

«برهان» یقین‌آفرین است، همانطور که «سلطان» یقین‌آفرین است.

**برهان** علمی است که آن‌قدر روشنایی ایجاد می‌کند که دیدن امر را بدیهی می‌کند.

**سلطان** علم می‌دهد. علاوه بر روشنایی، قدرت هم می‌دهد.

**ملکوت** یعنی مهیمن بر آن‌چه در ظاهر است. باطن مسلط بر ظاهر.

**آیا می‌خواهی بدانی ملکوت چگونه است؟** نشان دادن ملکوت همانا و فهم افول کوكب، قمر و شمس و همینطور فهم افول نکردن رب، همانا.

ابتدا نمی‌خواهد بت‌شکن باشید. لازم است ابتدا بت‌شناس باشید. برای بت‌شناسی نیاز به رؤیت ملکوت آسمان‌ها و زمین است. رؤیت ملکوت آسمان‌ها و زمین فطری است. پس باید به علم فطری مراجعه کنید.

آسمان‌ها و زمین ظاهری دارند و باطنی. ظاهر را که دیدیم. باطنش این است خداوند است که این ظاهر را می‌چرخاند. ظاهر این آسمان و زمین افول می‌کند و خداست که باقی می‌ماند. خدا را پرست. خدایتان پول و قدرت نیست! اگر طبق حکم خدا عمل کنی، هم‌اکنون ملکوت آسمان‌ها و زمین را رؤیت کرده‌ای..

ما هم به برکت حضرت ابراهیم(علیه السلام) ملکوت آسمانها و زمین را رؤیت کرده ایم. رؤیت ملکوت آسمانها و زمین ثابت بود. رنگ نداشت و تغیر نداشت. همه جا هست و افول کردنی نیست. ثمره این رؤیت، بت شکنی است. هر چه مقابل خداست، بت است و باید شکسته شود. منبع هر حکمی که غیر خداست باید شکسته شود.

(لا احب الا فلین) استدلال فطری است. آنچه افول می شود، دوست داشتنی نیست. «آفل» بر وزن فاعل است. طعنه می زند. هم تمام می شود و هم تمام می کند.

این گفت و گوی حضرت ابراهیم(علیه السلام) از جنبه مثلی اهمیت دارد. این که آیا واقعا «اتفاق افتاده» یا نه «اهمیت ندارد».

انسان متغیرهایی را می بیند و از دیدن این متغیرها به وجههای ثابتی پی می برد. وجه ثابت را با درون فطری خود می سنجد و به این وسیله به حق می رسد.

### ساختار ادارکی یقین:

انسان با هبوط، با وجه متغیر دنیا ارتباط برقرار می کند. وجه ثابت دنیا، در فطرت انسان است. باید به خود برگردد و وجه ثابت را ببیند و راجع به حکم ثابت آن نظر دهد. این بحث حضرت ابراهیم(علیه السلام) جدل نیست. ساختار رسیدن به یقین در انسان است. آیه می گوید باید ملکوت را ببینی تا یقین در تو شکل بگیرد.

انسان باید با «تفکر» به «حق» انتقال پیدا کند. با «تعقل» میزان و معیار را کشف کند. با «ایمان» به امر ثابت اتکا کند. با «ذکر»، «توجه» دائم داشته باشد. با «تقوا» مراعات کند.

این آیات شیوه رسیدن به یقین در هر امری را به ما آموزش می دهد؛

- تجزیه و تحلیل مسائل و شناسایی امور ثابت و متغیر آن
- کشف قانون درباره آن مسئله و مبنا قرار دادن آن
- بی اعتمادی نسبت به وجه متغیر و اتکا به وجه ثابت
- یادآوری دائم امر

• مراقبت درباره حضور حق در آن مسئله

خود این سیر رؤیت، ملکوت است. از کوکب و قمر و شمس به خدا رسیدن، ملکوت است. ما تفاسیر را نقض نمی‌کنیم. ما بنای بحث نداریم. می‌گوییم این سیر «یقین ابراهیمی» است.

یک زمانی مسئله شما «کوکب» است و یک زمانی مسئله شما «ربوبیت کوکب» است. یک زمانی مسئله شما «متغیر» است و یک زمانی مسئله شما «ثابت بودن متغیر» است. یک متغیری جای خود را به ثابت داده است. برهان درست می‌شود؛ «متغیر ثابت است، مادامی که متغیر نباشد». دستگاه فکری درست می‌شود. این بالاتر از جدل است. **جدل** یعنی همراهی کسی تا رسیدن به مقصد. عمل حضرت ابرهیم (علیه‌السلام) از «استدلال» به سطح «سلطان» یا «برهان» ارتقا داده می‌شود.

بزرگی، کوچکی، منفعت و زیبایی به معنای ثابت بودن نیست. ثابت بودن فقط با ثابت بودن اثبات می‌شود نه با چیز دیگر. «متغیر» هر چه که باشد متغیر است و ثابت نیست و در نتیجه مضمحل می‌شود. این در مورد تکنولوژی و پیشرفت غرب هم صدق می‌کند.

به دنیای خود نگاه کنیم و ببینیم حکم‌مان را از کجا دریافت می‌کنیم.

- همه ربوبیت‌هایی که وجه «زیبایی» در آن موضوعیت دارد، «کوکب» است.
- همه ربوبیت‌هایی که وجه «گره‌گشایی» در آن موضوعیت دارد، قمر است.
- «شمس» همه کاره است.

سطح آیات جدلی نیست، بلکه سلطانی است.

در جامعه و بین مردم هر زمان منشأ عبودیتشان که «ربوبیت» است، از ثابتات عالم است و به حکم فطرت.

افراد، ثابت را بعنوان «رب» قرار می‌دهند. در گذر زمان متغیرها بعنوان ثابت پرستیده می‌شوند. «صنم» درست می‌شود. **صنم** یعنی متغیر ثابت نما. از همین قسمت نیز انسان شکست می‌خورد چون یقین او متزلزل می‌شود. اولین شکست انسان، شکست یقین است.

ابراهیم(علیه السلام) در مواجهه متغیرهای ثابت‌نما قرار می‌گیرد. خداوند اسمش را اصنام می‌گذارد. ملکوت آسمان‌ها و زمین می‌شود، ثابت جاری. اگر بت ثابت عالم باشد، پس با شکستن بت همه عالم فرو می‌ریزد. این می‌شود «خوف از رب». نگرانی از این که نظام اجتماعی بهم بریزد. حفظ «رب» می‌شود یکی از مسائل ما. اگر مراقب «رب» نباشیم، چه اتفاقاتی را به دنبال دارد.

(کذالک نری... تا... لکنون من الموقنین)؛ این سیر یقین است. در این سیر اول کوكب بود. کوكب را در موقعیت رب حقیقی قرار داد. افول کرد، پس رب حقیقی نیست. یعنی رب حقیقی شناخته شده است. تغیر را نشان داده و کوكب را باطل کرده است. حضرت ابراهیم(علیه السلام) قبل از این که بت را بشکند، ستاره را شکسته است. حضرت ابراهیم(علیه السلام) اگر تصنعی چنین کاری را کرده باشند، **جدل** است. اما اگر بطور واقعی چنین کاری کرده باشند می‌شود **برهان**.

قرار است در زندگی شخصی‌مان مانند انبیاء(علیهم السلام) موحد بشویم. بنابراین در مشاهدات برای اینکه به یقین برسیم، سیری را طی می‌کنیم. ابتدای سیر ویژگی حق را در درون مشاهده می‌کنیم. در بیرون آنچه با حق نسبت داده می‌شود را انطباق می‌دهیم. هر قدر بین این دو ارتباط ویژه‌تری باشد، یقین سریع‌تر اتفاق می‌افتد.

بهره از علم فطری در داشتن ویژگی «عبد حقیقی» مشاهده مصادیق و جلوه‌های رب و انطباق آن با، آن ویژگی است. یقین محصول این دو اتفاق است. یا علم انسان به رب کافی نیست و یا تحلیلش نسبت به جلوه‌های ربوبی کافی نیست.

داستان می‌خواهد چگونگی شکل‌گیری یقین در ساختار انسان را بیان کند.

در زندگی با دو چیز مواجه می‌شوید؛ اول علم فطری که دارید و دوم مشاهده مصادیق.

۹۰٪ حکم‌های زندگی از منبعی غیر از «رساله عملیه» است. باید منبع حکم در زندگی را شناخت و دید منبع چقدر به خدا نزدیک است. این سلطان است. کسی که این کار را بلد باشد، می‌تواند «موحد» باشد.

خدا در این آیات سرّ حیب بودن ابراهیم را به گونه‌ای معین کرده که همه می‌توانند «حیب» باشند.

اگر عالم را با این نظام فکری ببینی، «حیب» می شوی. از یک «مشاهده» دستگاه ساخت. این بالاتر از جدل است. این خود ۱۰۰ است، پس ۵۰ را هم در خود دارد. این سیستم، متغیر فاش کننده است. دستگاه رسیدن به ثابت را تولید کرده است.

جدل مفهوم عام است برای طولانی کردن استدلال جهت رسیدن به هدف. البته این داستان در ذات خود، جدل نیز دارد، منتها قصدش برهان بوده است. دستگاه یقین سازی در انسان تولید شده است. هفته آینده این دستگاه را تحلیل خواهیم کرد. تفاوت این مدل با بقیه مدل های یقین این است که احتجاج نیز دارد.

اگر در هفته ۱۰۰ فعالیت داریم، ۱۰ ساعت این هفته را در نظر بگیریم. در این ده ساعت بروزات مختلفی دارید. همه بروزات متغیر هستند.

✓ ببینید ثابت این ده ساعت کجاست؟

✓ ویژگی های ثابت چیست؟

✓ آیا این ثابت متنوع است یا ثابت؟

✓ ویژگی های متنوع را نیز بنویسید.

مرحله بعدی این است که این ثابتات را با ثابتات فطرت تطبیق دهید.

یک ثابت هست و شما یک ثابت می بینید. نوعا ثابت نما جای ثابت می نشیند.

این جاست که فرد هر کاری می کند، راضی نمی شود. هر بروزی در انسان که وصل به ثابت حقیقی باشد باید در انسان انرژی تولید کند. آدمها باید روز به روز جوان تر شوند. اگر روز به روز پیرتر می شوند، اهل یقین نیستند و به افول نزدیک می شوند. ثابت انسانها نوعا امر افولی است. امر به این سادگی می شود وسیله اغوای انسان.

زمانی می آید که به ما می خندند که چرا چیزهای به این بدیهی را پیچیده می کرده ایم! برای دیدن خداوند نیازی به شمع و چراغ قوه نیست و نیازی به استدلال ندارد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات